



روند پناهندگی
در کشور
سوئیس صفحه ۵

قطعه‌نامه تظاهرات
پناهجویان در ناروی
صفحه آخر

گروگانگیری کودکان
آواره توسط دول اروپایی
صفحه ۹

زن، فحشا و
تجارت سکس
صفحه ۷

یک، دو، سه و بسیار
ویتنام‌های دیگر
بازیم! صفحه ۱۱

د اکتوبر د انقلاب د اته اتیاومی کلیزی په ویاړ

صفحه آخر

انتخابات. بازی قدرت طبقات حاکم و انتخابات پارلمانی افغانستان. رسوا ترین شکل آن!

گوارا باران

اگر آزاد بودن، دموکراتیک بودن و آگاهانه بودن، سه مؤلفه اساسی برای انجام بازی انتخابات است و بدون این سه اصل هیچ انتخاباتی حتی در حلقه خود هیئت طبقه حاکمه، مشروعیت ندارد، انتخابات پارلمانی در افغانستان نه آزاد بود، نه دموکراتیک. به همین جهت با "نه"ی آگاهانه‌ی مردم- حد اقل آن بخشی از مردم که ثبت نام کرده بودند- رو به رو شد. و شکی نیست، اگر همه مردم آگاه می شدند این "نه" به همان نسبت بزرگتر می بود. صفحه ۳

بدون شرح



Kabir

دولت افغانستان دولت جنایتکاران است!

(یکی از شعارهای پناهجویان، 21 اکتبر، در شهر اسلو) رویش روشن



در تظاهرات 21 اکتبر، جلو پارلمان ناروی، صدها پناهجوی افغانستانی همرا با پناهجویان ایرانی، عراقی و فعالین ناروژی دست به دست هم دادند تا از حق پناهندگی دفاع کنند. این تظاهرات ادامه تظاهراتی بود که "مرکز انتگرسیون پناهندگان افغانستان در ناروی" در 19 اگست، سازماندهی کرده بود. 19 اگست، اما، ما تنها بودیم ولی این بار پناهجویان ایرانی، پناهجویان عراقی، پناهجویان اریتریه ای و فعالین حقوق پناهندگی و ضد راسیزم ناروی، از ما حمایت کرده و فعالانه به اعتراض ما در برابر ساختمان پارلمان... صفحه ۱۰

نگاهی به وضعیت زنان در افغانستان

افسانه خاشع

چهار سال از سقوط امارت اسلامی طالبان گذشت، 11 سپتامبر گویا مسئله ستم بر زنان و اختناق علیه آنها را ناگهان در محراق سیاست های امپریالیسم آمریکا قرار داد و یکی از دلایل مهم دخالت نظامی آن کشور به افغانستان تلقی شد. اما وضعیت دشوار و رقتبار زنان در افغانستان، کماکان همان است که بود و هنوز تغییری خاص مشهود نیست و خشونت علیه زنان کاهش نیافته است.

شرایط سخت اقتصادی و اجتماعی، فقر و گرسنگی، عدم امنیت، اعمال خشونت در خانه و اجتماع علیه زنان، نبودن امکانات تعلیم و تربیت، قتل های ناموسی، وجود سنت های دست و پا گیر، تجاوز، ازدواج های اجباری، داد و ستد و معاوضه دختران در عوض قرض بعنوان عروس یا خدمتکار و خود سوزی دختران نشان دهنده وضعیت رنج آور زنان در افغانستان است.

زنان هنوز جرئت نمیکنند تا برقع های شان را کنار بگذارند، قوانین ارتجاعی شرع اسلامی ضد زن هنوز در کشور حاکم است. "لیلا لنگری"

صفحه ۲

نگاهی به وضعیت زن...

در مصاحبه اش با روز نامه سوئیدی "گوتنبرگ پست" میگوید: ...که طبیعتاً نابو های زیادی هستند حتی در همین محیط دانشگاه که باید شکسته شوند مثلاً در دیوار نمای دانشگاه به خط درشت کسی نوشته است (حجاب شرف زن است)". بعد از سقوط طالبان تجاوز و آزار جنسی به عنوان ابزار مؤثر در جهت بی حرمتی به فامیل ها به اوج خود رسیده است. بیوه ها و همچنین زنان تنها قربانیان اصلی این بی حرمتی اند، آنان شانس برای امرار معاش ندارند.

این زنان قربانیان اصلی دموکراسی اسلامی هستند، به دلیل فقر مالی و شرایط بد اقتصادی، تن فروشی می کنند. آنها برای ایجاد امکان و شرایط مناسب برای آموزش فرزندان و تأمین بخور و نمیر شان مجبور هستند که دست به این کار بزنند. این زنان نه تنها که توسط فرهنگ حاکم مطرود گشته اند بلکه در پیشگاه قانون نیز مجرم شناخته میشوند.

لیلا در ادامه صحبت هایش می گوید: "گاهی استادان به من میگویند که در باره سیاست و مشکلات اجتماعی زیاد بحث نکن چون که من یک زن هستم، (او می خندد) ولی من جواب میدهم که افغانستان به آدم های جوان ضرورت دارد که اعتراض کنند تا جامعه را از بنیاد تغییر دهند".

در جامعه سنتی و مردسالار افغانستان زن نباید حرف بزند و اظهار نظر کند چون زن است، زن باید با شرم و باحیا باشد و قتیکه یک زن با بزرگان ویا مردان صحبت میکند نباید بالا یا به چشم مرد نگاه کند، زنی که هنگام صحبت با مرد نامحرم، به او مستقیم نگاه کند زن بیحیا و گستاخ است.

زن در جامعه افغانستان مجبور است که تحت هر شرایط سخت و با هر گونه مردی سازگار بوده و ارضاء کننده نیاز های او باشد. اگر زنی بخواهد از شوهر خود جدا شود، و یا کفایت چنین

افکاری را در ذهنش پیروانند و یا اینکه مرد فکر کند که "ابرو و شرافت اش" را از دست داده است، به بهانه حفظ عزت و ابرو زن را به حد مرگ میزند و حتی حق دارد که او را به قتل برساند. مقررات و قوانین شرعی هم از مرد دفاع می کند. مردها به هر شکلی که خواسته باشند با زنهای شان رفتار می کنند. قوانین در کشورهای اسلام زده ی چون افغانستان همیشه و در اغلب زمینه ها از مرد حمایت کرده و ضمانت حقوقی سلطه بی چون و چرای مرد بر جسم و روان زن را فراهم می آورد.

در گزارش سازمان عفو جهانی که مقرر آن در لندن است، آمده که: "تنها زنان معدودی در افغانستان از تهدیدات و خشونت ها در امان هستند. زنان همچون کالا مبادله می شوند و برخی از آنان برای رهایی از ازدواج های اجباری اقدام به خودکشی می کنند".

ازدواج های اجباری:

دختران را برای بهبود موقعیت مالی خانواده در سنین کودکی به افراد سالخورده می فروشند و هم چنان آنها را سربار و نان خور اضافی مینامند. کم نیستند دختران که برای گریز از ازدواج های اجباری دست به خودکشی می زنند. ازدواج که از طرف خانواده بر آنها تحمیل میشود. یکی از این قربانیان دختر جوانی به اسم "مروه" است که پسرعمو اش تصمیم ازدواج با او را دارد. "مروه" در مصاحبه با روز نامه سوئیدی گوتنبرگ پست می گوید: "با آنکه او دو زن و چندین طفل دارد". بخاطر که پدر "مروه" سال ها قبل مرده و مردان فامیل حق دارند که برای آینده او تصمیم بگیرند. "مروه" میگوید: "من در هیچ کجا انسان بشمار نمی روم".

حتی قبل از ازدواج کسی دخترش را نمی پرسد که نظر او چیست؟ رسم نیست که از دختر بپرسند می خواهد شوهرش چه کسی باشد. خاموشی دختران برای پدران علامت رضا است، ازدواج های



کشتار زنان انجامیده حتی در برخی موارد مقامات افغانستان در رفتارشان با زنانی که متواری شده اند تا از این اوضاع رهایی یابند، مانند جنایتکاران برخورد کرده و آنان را زندانی می کنند. حقیقه معروف عضو هیئت رهبری کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان در شهر قندهار می گوید: "شفاخانه میرویس در شهر قندهار در هر هفته دست کم 4 قضیه خودکشی دختران و زنان را دارد".

یکی دیگر از قوانین ارتجاعی و ضد انسانی اسلامی، تعدد زوجات است. یک مرد مسلمان شرعاً و قانوناً حق دارد که 4 زن را همزمان در عقد خود داشته باشد، همانطوریکه تک همسری اجباری برای زنان بعنوان قاعده نرمال پذیرفته شده است، فحشای 4 همسری مردان نیز امر نرمال، قانونی و حق مسلم هر مرد مؤمن مسلمان است. زن مجبور و به لحاظ معتقدات دینی مکلف است که به آن گردن بگذارد و چند همسری شوهرش را بپذیرد

اجباری در افغانستان در شهرها و دهکات از جمله پایتخت کشور کابل بشکل گسترده ی رایج است. این دختران جوان که به این شکل مورد معامله قرار می گیرند، راه دیگری برای نجات از سنت های ارتجاعی پیدا نمی توانند بنا دست به خود سوزی و یا خود کشی میزنند. حتی بعضی از این دختران وقتی از خانه فرار میکنند، از سر ناچاری و ترس از خشونت که می تواند به آن مقابل شوند دست کمک به سوی پولیس و دادگاه ها دراز میکنند، ولی با مراجعه شان به این مراجع حقوقی به این بخت برگشته ها بعنوان کسانی که مرتکب جرمی شده باشند برخورد صورت می گیرد و سرزنش میشوند. در موارد هم پولیس بخاطر "محافظت" از جان این دختران و زنان جوان آنها را زندانی میکنند.

گزارش سازمان عفو جهانی همچنین می افزاید: "ضوابط اجتماعی برپایه سنت و مذهب اکنون برای نقض حقوق زنان به کار بسته می شود. این گونه تجاوز و تعدی های اخلاقی به حبس و

انتخابات...

اول: مولفه های سه گانه ی بالا، در پیوند باهم معنا و تحقق می یابند. آزادی در حق انتخاب شدن و انتخاب کردن بدون اینکه که همه از این حق برخوردار باشند، معنا نمی یابد و هر دو، آزادی و دموکراتیک بودن، بدون آگاهی امکان تحقق ندارند. اما علاوه بر این پیوند ارگانیک و مفهومی میان آنها به صورت پدیده های مجرد، شرایطی خارجی که ظرف تحقق این پدیده ها در یک پروسه اجتماعی هستند تحول کیفی در بارهای معنایی شان ایجاد می کند. چه بسا که در پروسه عملی ممکن است به نتیجه متضاد معنای اولیه خود منتهی گردند.

دوم: "آزاد بودن"، "دموکراتیک بودن" و "آگاهانه بودن" در جامعه طبقاتی از منظر منافع طبقاتی معنا می یابد، مثل که هر پدیده اجتماعی دیگر نیز. وقتی که انتخابات، مراسم و بازی است که در آن یک اقلیت معین به رقابت برای احراز چوکی های قدرت می پردازند، آزادی، دموکراتیسم و آگاهی در آن را باید از زاویه منافع طبقه حاکمه و این اقلیت معین نگاه کرد. که، که آزاد است و برای چه آزاد است و که آگاهانه چه را باید انتخاب کند و یا انتخاب شود. و آیا صرف برخوردار بودن از حق انتخاب شدن و انتخاب کردن در کاغذ، امکان تحقق آنرا در عمل هم فراهم می کند؟ یا اینکه نه! اساسا این ساختار اجتماعی قدرت و فاکتور های اصلی کسب آرا(البته در یک شرایط نورمال و غیر انقلابی) است که از لحاظ عملی حرف اول را در تعیین این مسئله که کدام شانس تحقق داشته باشد و کدام نداشته باشد، میزند. انتخابات در یک جامعه طبقاتی، با تمام مولفه های گاه به ظاهر برابر و بدون تبعیض، نه تنها هیچ جایی برای شرکت توده ها و اعمال نفوذ واقعی شان برای تغییر اساسی ساختار قدرت باقی نمی گذارد بلکه تمام شرایط مساعد و بی خطر را برای حفظ ساختار قدرت در یک حلقه کوچک تامین می کند

و دقیقا از همین جا است که این روش، تنها شکل ممکن مبارزات سیاسی و انتقال قدرت، تبلیغ می شود. اما تاریخ نشان می دهد اگر هر گاه از شکاف های دیوار آهنین "انتخابات آزاد و دموکراتیک"، ساختار اساسی قدرت در خطر قرار بگیرد، طبقه حاکمه به خونین ترین اقدامات برای حفظ قدرت دست می زند. وقتی که قدرت مالی، سیاسی، سازمانی و میدیا در دست یک طبقه است، آیا تمام طبقات برای انتخاب شدن و انتخاب کردن، امکان مساوی دارند؟ واضح است که نه.



نظریاتی، 57 ساله، از ولایت تخار با گزارشگران مرکز ژورنالیزم بین المللی (سی آی اس) می گوید: "چه سری زخم ما نمک پاش می کنید. نه پارلمان است، نه عدالت، نه غریب نوازی. این چیزهای ساختگی است. معلومدار است که می بره، که می بازه. پیسه دار همیشه برده!"

آیا مردم آمریکا و انگلستان واقعا نمی خواهند از دایره لعنت بوش-کری و بلر-تاچر بیرون بیایند؟ من شک دارم.

در یک جامعه طبقاتی انتخابات آزاد به این مفهوم است که هر عنصری از طبقه حاکم برای شرکت در انتخابات و به دست گرفتن کلید اجرایی قدرت- قدرتی که همه عناصر طبقه حاکم در ساختار آن شریکند- آزاد است. یعنی امکان های آنرا دارد. اما "آزاد بودن" مردم یا همان اکثریتی که بیرون از چوکات قدرت قرار دارند، به معنای این می باشد که آنها آزادند تا یکی از صندوق ها- که هیچ یک به خود شان تعلق ندارند- را انتخاب کرده

و رای خود را در آن بریزند که یکی از عناصر طبقه حاکمه برای سرکوب و استعمار شان انتخاب شود- چون امکان نوعی دیگر استفاده از آزادی را ندارند.

در ارتباط بحث ما، اما، مسئله این نیست که انتخابات یک روش مطمئن برای دست به دست کردن قدرت در حلقه یک اقلیت معین جامعه است. بلکه مسئله این است که حتی با توجه به نرم ها و معیارهای شناخته شده و حاکم بر بازی قدرت در همین حلقه معین هم، انتخابات به اصطلاح پارلمانی افغانستان رسوا ترین شکل انجام این بازی بود.



فکر می کنم هیچ کسی شک ندارد که برگزاری انتخابات پارلمانی در افغانستان چیزی جز انجام مراسمی برای شکل دهی یک نهاد قانونگذار، مشروعیت ساز و تکمیل کننده برای یک دولت دست نشانده، نبود. فلسفه وجودی این دولت که از یک ضرورت عمده ناشی می شد و آن ایجاد نهادی با قابلیت تحقق بخشیدن به اهداف اقتصادی، سیاسی و نظامی سرمایه داری جهانی، در منطقه و کشورهای اسلامی، بود. دولت مجاهدین و طالبان، هردو، بی لیاقتی شان را در این امر نشان دادند. علاوه، چنین دولتی از لحاظ ساختاری باید هم به نمادی از موفقیت مدل "دموکراسی اسلامی" صادراتی از غرب تبدیل گردد تا موجی از مقاومتی را که در سراسر جهان پس از 11 سپتامبر، اشغال افغانستان، اشغال عراق و تجاوزهای نظامی که آمریکا در آینده در دستور کار

دارد، خلع سلاح کند و هم چراغ سبزی باشد به سربازان اسلام که رنجیده و ریمیده، با اسلحه غرب در دست، علیه خود غرب می جنگند. به این اساس، مهمترین مسئولیت پارلمان دولت جمهوری اسلامی افغانستان تامین زمینه های قانونی این اهداف است، که با تجاوز و استعمار مردم تحقق می یابد. چیز هایی که قبلا بی قانون انجام می شد بعد از این، با قانون انجام خواهد شد.

از همین رو بود که تدارک برای انتخابات پارلمانی افغانستان به یک آرایش جنگی بین المللی بیشتر شبیه بود تا انجام یک پروسه انتخابات در یک کشور.



درماه جولای فرمانده نیروی زمینی آیالات متحد، جنرال ابی زید وارد کابل شد تا راه های تامین انتخابات را مورد بررسی قرار دهد و بعد از آن بود که علاوه بر سربازان خارجی قبلی، هزاران سرباز کمکی از آمریکا و کشورهای اروپایی، چه در چوکات ناتو و چه بیرون از آن به شمول ده ها هواپیمای جنگنده، پیدا و پنهان، جدیدا به افغانستان سرازیر شدند تا امنیت یک انتخابات "آزاد و دموکراتیک" را تامین کنند. 130 هزار سرباز داخلی و خارجی با تانک و هواپیما، در حال آماده باش و تدابیر امنیتی این انتخابات "آزاد" را گرفته بودند. متخصصین نظامی، گمنام اما رهبران سیاسی و وزرای دفاع با طمطراق، از نوزاد اسلامی شان بی وقفه به مراقبت و باز بینی پرداختند. در طی چند هفته چندین گردن کلفت مطرح و شریک در معامله، شهر بلازده کابل با مردمان بلاگرفته اش را از نفس انداختند. واضح است که نمایندگان مردم نه قرار بود در این... صفحه ۴

انتخابات، بازی...

پارلمان باشد و نه می توانست و نه هدف، ایجاد مجلس نمایندگان مردم بود. طرفی که در این انتخابات کاملا منافع شان در نظر گرفته نشده بود و نه می توانست در نظر گرفته شود، مردم افغانستان بود. پس شکی نیست که هنوز آنها بازنده ی اصلی اند.



عبدالسلام راکیتی، از رهبران طالبان، جنایتکار جنگی و نماینده پارلمان

شاید در این گیر و دار ها بسته بیسکوییتی، پولی، چیزی نصیب مردم هم گردد و یا کدام شخصی با احساس صادقانه به پارلمان راه یابد- که چیزی جز تسکین عقده های درونی سالها آوارگی و بی وطنی و این که: ها! ببین ما هم یک ملتیم و پارلمان داریم، نیست. اما آنچه که قرار است از دست بدهیم بسیار بیشتر از شیرینی بیسکویت و تسکین حس آوارگی است.



محمد یونس قانونی، از رهبران مجاهدین، جنایتکار جنگی، به امید ریاست پارلمان

وسعت دموکراتیسم این انتخابات را قانون اساسی در ماده سوم و قانون انتخابات در ماده شانزدهم و بیستم به شدت و صراحت تبیین کرده "در افغانستان هیچ قانونی نمی تواند مخالف معتقدات و احکام دین مقدس اسلام باشد" (ماده سوم از قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان)

"نامزدان نمی تواند به اعمال زیر متوسل شود: 1- تعقیب اهدافی که مخالف اساسات دین مقدس اسلام، نصوص و ارزش های مندرج در قانون اساسی باشد" (ماده شانزدهم و بیستم از قانون انتخابات جمهوری اسلامی افغانستان). فکر می کنم نیاز به هیچ توضیحی دیگری باشد.

مردم به انتخابات "نه" گفتند

از بیشتر از 12 میلیونی که به گفته رژیم ثبت نام کرده بودند، کمتر از 40 درصد در انتخابات شرکت کردند. از این تعداد بیشتر از 4% "اوراق سفید و فاقد اعتبار" در صندوق ها ریخته شده (منبع: سایت انترنتی کمیسیون انتخابات). طبق یک همه پرسی توسط دانشجویان دانشکده ژورنالیزم دانشگاه بلخ در 31 جولای، هفتاد درصد مردم آن شهر نسبت به انتخابات نا آگاه بودند. بنا براین، ثبت نام 12 میلیونی که رژیم ادعا می کرد یک از ابتدا یک تقلبی سازمان یافته برای کسب اعتبار بود. از یک جامعه 25 میلیونی اگر 70% مردم آن در شهر های کلان بی خبر باشد - با توجه به اینکه 70% مردم افغانستان در دهات هستند- 12 میلیون ثبت نام نمی کنند. اما در این که نیمی از کسانی ثبت نام شده (که آمار اصلی اش به مراتب کمتر از ادعای دولت باید باشد) در انتخابات شرکت نکرده اند، شکی نیست که این عدم شرکت کاملا آگاهانه بوده است. این را می توان هم از طریق عقل یافت که کسانی که ثبت نام کرده بودند، آگاه شده بودند که ثبت نام کردند و اگر نه نمی کردند و هم، در گزارش های متعدد.

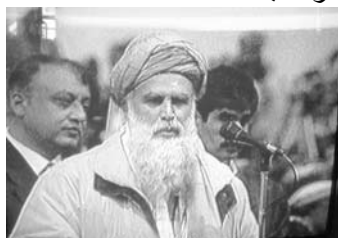


محمد محقق، از رهبران مجاهدین، جنایتکار جنگی و نماینده پارلمان

حقیقت این بود که مردم این انتخابات را راهی برای اعمال قدرت و اراده شان برای ایجاد حاکمیت نمی شناختند. در سرویی که مرکز ژورنالیزم بین المللی (سی آی اس) قبل از انتخابات انجام داده بود مردم در بسیاری ولایات از جمله بامیان، لوگر و تخار، گفته بودند که حاضر به رای دادن نیستند. خان محمد، 49 ساله، از لوگر به این مرکز گفته بود: "در انتخابات ریاست

جمهوری شرکت کردم چه فایده کردم که در انتخابات پارلمانی شرکت کنم. کاندیدها همه پولدارها و قوماندانهای هستند. هرگز از دل غریب نمی آیند". به گزارش سایت خبری پژواک از قول رییس دفتر "بنیاد عادلانه انتخابات افغانستان": "در بعضی مراکز

رای دهی تا ساعت 2 بعد از ظهر مردم شرکت نکرده بودند". در حالی که انتخابات از ساعت 6 صبح رسماً آغاز شده بود و فقط تا 4 بعد از ظهر ادامه داشت. اگر مردم تا ساعت 2 بعد از ظهر شرکت نکرده باشند، پس این "شرکت گسترده مردم در انتخابات" چه وقت باید صورت گرفته باشد؟



عبدالرسول سیاف، از رهبران مجاهدین، جنایتکار جنگی، نماینده پارلمان

"اوراق سفید" که عمدتاً مچاله شده و به صندوق ها انداخته شده و "اوراق فاقد اعتبار" بیانی دیگری از برخورد آگاهانه شرکت کنندگان به انتخابات بود. درست برعکس ادعای رژیم و میدیای غرب که آنرا به صورت تحقیر آمیز دلیل نا آگاهی بخش از مردم از چگونه رای دادن تبلیغ کردند.

سید محمد گلایزوی از رهبران حزب دموکراتیک خلق، جنایتکار جنگی و نماینده پارلمانی



در حالیکه نه از میدیای آزاد و مردمی خبری بود و نه از ناظران



بی طرف- زیرا تمام ناظران به شمول ناظران اتحادیه اروپا نه برای نظارت بلکه برای اعتبار بخشیدن، رفته بودند- حتی سایتهای مثل "سایت انترنتی پیام مجاهد" اقرار کردند که در بسیاری برگه های رای، مردم زیر نام کاندیدها نوشته بودند: "این دزد است". که کمیسیون انتخابات یا آنها را به نفع آن کاندید و یا "فاقد اعتبار" اعلام می کردند. تا کنون در افغانستان روش های مثل انداختن اوراق سفید در صندوقهای رای و یا نوشتن کلماتی که انکار و اعتراض مردم را بیان کنند در برگه های رای، از طرف سازمانهای سیاسی طرح نشده. اما حقیقت این است که همیشه این مردم است که روش های مبارزاتی را کشف و عملی می کند و بعد از آن سازمانها یاد می گیرند.

رسوا ترین انتخابات

کشته شدن چندین کاندید و لت کوب و تهدید چندین کاندید- مخصوصاً کاندیدان زن- به مرگ تا تقلب گسترده و سازمان یافته ای که حتی ناظران اتحادیه اروپا و کمیشنر خارجی کمیسیون انتخابات نه توانستند پنهان کنند و ناچار به تایید گردیدند، که منجر به خارج کردن صندوقهای 700 مرکز رای... صفحه ۶



در سوئیس پناهندگی روند

صادق تناور

(ما باید کشور خودمان را بسازیم ما باید سوئیس را بسازیم ما باید جلو هرج و مرج را در داخل خاک سوئیس بگیریم، ما باید ورود مهاجرین را به صورت جدی تحت کنترل داشته باشیم)

جملات بالا اظهارات یکی از نمایندگان حزب مردمی سوئیس در نشست اعضای کابینه دولت است که در بن ایراد شد. این اظهارات خشم یکی از نمایندگان چپ را برآشفته و به دنبال وی در حالیکه نان خشکی را از جیب اش می کشید خطاب به کرسٹوف بلوخر چنین گفت:

(ما کمی از انسانیت فاصله می گیریم. آقای بلوخر شما چند مدتی را می توانید با این نان خشک به زندگی حد اقل عادی تان ادامه بدهید؟ تمام جهان بمیرند و ما در سوئیس به راحتی خودمان بیاندیشیم؟ آنانیکه به ما پناه آورده اند می دانید با هزار مشکل و حتی مرگ و میر و کشته شدن روبه رو می باشند؟ امروز ما در دنیای دیگری زندگی می کنیم بهتر است به انسان و حقوق انسان توجه کرد وگرنه ما خیلی بی وجدانیم. ما معاهده ژنو را به امضا رسانده ایم باید به ان عمل کنیم و حقوق پناهندگان را با پیشانی باز به انها بدهیم)

سوئیس کشوری است که با ترفندهای مخصوص به خودش هم سیاست های خارجی اش را خوب بازی می کند و هم سیاست های داخلی اش را. تا حال خود راکشوری به حساب می آورد بی طرف و در حقیقت خنثی.

بیشترین قوانین را در خود دارد. میادا کوچک ترین تخلفی به ان بشود.

پناهندگان هم از ان مجزا نیستند. این نوشته مرورگذرای است برروند پناهندگی در کشور

سوئیس.

از بدو ورود تا روزی که پناهنده یا سوئیس را ترک میکند و یا ماندگار می شود، یا هم در برزخی دیگری می افتد که هیچ پناهنده قبل از ورود به سوئیس از آن آگاهی ندارد مراحل مختلفی را طی کرد ان هم با مشخصه های خودش که مختص سوئیس است.

پناهنده در سوئیس در قدم اول در مرکز موقت سپرده می شود تا مراحل اولیه پناهندگی اش را به پایان برساند.

بعد از مصاحبه های طولانی که گاهی تا ۸ ساعت هم طول می کشد پناهنده باید منتظر جواب بماند تا به داخل سوئیس راه یابد. تا نیمه های سال ۲۰۰۴ بیش از نیمی از پناهندگان می توانستند اجازه ورود به سوئیس را بگیرند و بعد در کمپ های مختلف باید مدت های طولی را سپری می کردند تا جوابی بگیرند. جواب اول تقریباً مشخص بود. تنها تعدادی کمی از پناهندگان بودند که جواب مثبت می گرفتند.

بعد از نیمه های سال ۲۰۰۴ دولت سوئیس قوانین وضع کرد که نتنها خشم احزاب چپ را برانگیخت که حتی کلیسا هم به ان شدیداً اعتراض کرد.

درقانون جدید گنجانیده شد که تنها آن دسته از پناهندگان حق ورود به سوئیس را دریافت می کنند که پرونده شان جدی باشد.

طبق این قانون دولت تنها در قبال آن دسته از مهاجرین پاسخگو است که برگه ترک سوئیس را ندارند. و به آنانیکه جواب منفی داده می شود دولت از آنان حمایت نخواهد کرد. دولت تنها به آنان کمک های پزشکی و گاهی هم موادی غذایی ارائه می دارد.

طبق این قانون اگر کسی برای

قبول شدن در سوئیس، ازدواج کند و بعد مسئله طلاق پیش بیاید، دولت می تواند وی را محاکمه کند. و اگر کسی یکی از وابستگان خود را تشویق به ازدواج کند و دولت باخبر شود؛ شخص مشوق قانوناً محاکمه شده و باید جریمه گزاف بپردازد.

سوئیس بخاطر اینکه بتواند پناهندگان را مجبور به ترک سوئیس کند؛ در کمپ های می اندازد که به زندگی قرون وسطایی می ماند. البته باید نادیده نگرفت که مرکز وجای و امکانات زیست، در تمام سوئیس یکسان نیست.

در ولایتی می بینیم که به پناهندگان به خوبی رسیده می شود اما در ولایتی دیگر می بینم که پناهندگان از شدت افسردگی همگی به نحوی به امراض روحی مبتلا شده اند.

با کنترولی که دولت روی مهاجرین دارد از همان ابتدا نیروی تحرک و پویائی در وجود پناهنده می میرد. پناهنده همیشه حرف از پولیس می گوید و بس. ما در طول این مدت با پناهندگان و بعضی از اشخاص با نفوذ در باره یک اعتراض عمومی حرف زده ایم؛ اما این ها چنان خود را باخته اند که قدرت تکان خوردن و مقابله شدن با پولیس را از دست داده اند و این خاموشی خودش به دولت اجازه داده است تا هرچه فضا را مقیدتر بسازد.

اما آنچه که رنج آواراست سیاست های گنگ و نا مشخص دولت سوئیس در قبال مهاجرین است. یکی بعد از ۱۰ سال جواب منفی

میگیرد و مجبور به ترک سوئیس می گردد دیگری تا چندین سال جوابی در یافت نمی کند. اما تنها تغییری که در این قسمت به وجود آمده این است که دولت تصمیم جدی دارد، تا درطول چند روزی یک برگه منفی به آدرس پناهنده بفرستد این یکی فعلاً قطعی است.

کسانی که بعد از نیمه سال ۲۰۰۴ آمده اند حتماً برگه منفی در جیبش چروکیده و به هر آشنایی که می رسد هدیه دولت سوئیس را تقدیم میکند؛ جالب اینجا است که فرد دوم هم چنین کاغذی را در جیب دارد. و به هر فردی که می رسد تقاضای ترجمه اش را می کند.

از مرحله آغاز پروسه پناهندگی تا ختم آن باید مدارک مختلف را در جیب انداخت. و خیلی کم اند که مستقیم به اقامه موقت دست یابند و داشتن هرگونه مدرک را تجربه نکنند. به همین دلیل هم دولت به خواست خود و خواست بازار کار و جمعیت خود به پناهنده مدرک می فرستد. و این مدارک هرکدام نام های مشخص خودشان را دارند.

چند ماه پیش یکی از مقامات سوئسی مصاحبه ای داشت با سی ان ان. این مقام با افتخار تمام ادعا کرد که دولت سوئیس بیشترین پناهنده را نسبت به کشورهای دیگر اروپای پذیرفته است.

ما قبول داریم در سوئیس تعداد خارجی ها زیاد است اما این مقام محترم فراموش کرده بود که هر خارجی پناهنده نیست. دولت سوئیس در دهه های شصت، هفتاد و هشتاد کارگران زیادی را از

روند پناهنده‌گی...

دولت های المان ایتالیا فرانسه و اروپای شرق و ترکیه بنا به تقاضای نیروی کار و مارکیت خود به داخل سوئیس جذب کرد و خوش آمدید گفت. این مقام محترم لیستی از این کارگران را با خود داشته که چنین ادعای کرد، و اگر نه دولت سوئیس خصوصا بعد از فروکش کردن بازار کار و عدم ضرورت نیروی انسانی در مارکیت های کاری نه تنها پناهنده نپذیرفت بلکه تلاش کرد در قدم اول از ورود آنان جلوگیری کند و در قدم دوم تلاش کرد تا بهانه ای برای رد پناهنده‌گی آنان پیدا کرده و مجبورشان سازند تا سوئیس را ترک کند...

دولت سوئیس همیشه در پی آن است تا به بهانه های مختلف و مطابق قوانین مطروحه ضد پناهنده‌گی خودشان به هر نحوی که شده جوابی برای رد کردن پناهنده‌گان بیابند. شاید تشخیص پناهنده برای مقامات چندان کاری دشواری نباشد اما آنان همیشه در پی آن است تا به جای تشخیص دادن پناهنده به رد آنان بپردازند. اینکه انسان متعلق به مکان خاصی نیست خوب مشخصا برای این ها مفهومی ندارد اما اینان گاهی به حرف های خودشان هم عمل نمی کنند. اگر پناهنده در مصاحبه اش از اوضاع کلی حرف بزند که مثلا امنیت نیست جنگ است، در جا یک نامه منفی دریافت می کند و گاهی حتی در مصاحبه اجازه ورود به چنین حرف ها را نمی دهند که این ها مسایل کلی است شما از مشکلات خصوصی خودتان بگویید. اما اگر بهانه ای برای رد کردن آنان

نیافتند بی شرمانه می نویسند که در کشورتان جنگ نیست، آرامش است دولت به وجود آمده این جا حرف از اوضاع عمومی نیست. و اگر این بهانه را هم نداشتند به پناهنده جواب نمی دهند. یعنی با یک جبر غیر مستقیم پناهنده را از سوئیس می کشند.

آنچه که در بیرون از سوئیس می شنویم با آنچه که در درون دولت سوئیس می گذرد تفاوت فاحشی است. طبق یکی از قوانین مهاجرت سوئیس، هرفردی که 12 سال به نحوی از آنها در سوئیس زندگی کند، باید سوئیس گردد. اما من کسانی را می شناسم که 15 سال در سوئیس زندگی می کنند اما تا حالا حق داشتن گذرنامه را ندارد. اگر ضعیفی ولو سهوا یا بخاطر عدم آگاهی اشتباهی را مرتکب گردد روز بعدش منتظر نامه دولت باشد که در آن مبلغی را به عنوان جریمه خواستار شده اند. اما وقتی قانون به نحوی به خودشان مرتبط گردد با هزار دلیل مردود است.

دولت سوئیس برنامه ای دارد به نام (بیشیتینگونگ) که معادل فارسی اش تقریبا همان سرگرمی است. این برنامه مخصوص پناهنده‌گان است. برنامه که از طرف خدمات اجتماعی اداره می شود در نقاط مختلف سوئیس فرقی فاحشی دارد. در بعضی از ولایت ها حقوقی تقریبا 30 دالر در روز به پناهنده می دهند، اما در بخش دیگر در قبال 9 ساعت کار یا همان سرگرمی هر پناهنده در روز در حدود 10 دالر را دریافت می کنند. اینکه پناهنده حق تعطیلات سالیانه و ماهانه را ندارد

چیزی دیگری.

این برنامه را می شود گفت بهره کشی مدرن. باری از یکی از نمایندگان اداره مهاجرت که برای تشویق پناهنده‌گان برای بازگشت به کشور اصلی شان آمده بود، گفت: شما به جای اینکه تلاش کنید تا یک پناهنده را تشخیص بدهید، تلاش دارید به نحوی پناهنده را رد کنید، این خانم در حالیکه خودش را باخته بود با دست پاچگی تمام فقط جواب که: نه این درست نیست من باور ندارم جالب اینکه از من و نوع اقامه ام باخبر بود و اضافه کرد شما که اجازه ماندن در سوئیس را دارید. وقتی در قسمت کار پرسیدم گفت بلی ما بیمه شما را پرداخت می کنیم و برای تان جای می دهیم.

تحوالاتی که بعد از 11 سپتامبر به وجود آمد مهاجرین بیشترین بها را پرداختند. در بقیه کشورهای اروپائی بعد از آن اوضاع کم کم تغییر کرد؛ اما دولت سوئیس از اوایل دهه نود تصمیم گرفت که دیگر پناهنده نپذیرد.

اما در این اواخر مثل اینکه احزاب راست در دولت سوئیس که فعلا اکثریت را دارند، می خواهند یک سری برنامه های برای مهاجرین داشته باشند. فکر می کنم ماه اگست اولین باری بود که سخنگوی حزب مردمی سوئیس گفت: بهتر است به پناهنده‌گان یک سری امکاناتی داده شود. و چند شب بعدش هم کرسٹوف بلوخر رئیس پولیس و اداره مهاجرت که سرسخت ترین مخالف خارجی ها بود چنین حرف های را گفت. و امروز یکی از دوستانم که روزنامه ها را مرور کرده بود برایم گفت که چندین مورد خوانده است که دولت تصمیم خودش را گرفته، به تصویب رسانیده اند که باید برای کسانی که اقامه موقت دارند امکانات داده شود تا این ها بتوانند مسافرت کنند، کار کنند و... اما این طرح از سال 2007 میلادی به اجرا در می آید.

انتخابات، بازی...

(از کل 6200 مرکز رای گیری که یک تعدادش بخاطر نبود امنیت ابتدا باز نشده بود) و برکناری 50 تن کارمند مرکزی کمیسیون انتخابات، گردید و سگ جنگی های که هنوز بین نامزد های رقیب در قالب تظاهرات، افشای همدیگر و گاه برخورد های مسلحانه، ادامه دارد، رای دادن مردان به جای زنان شان، کشاندن کودکان زیر سن پای صندوق های رای، 5400 مورد شکایت از کاندیدان و... رسوایی این انتخابات را به خوبی توضیح می دهد.

در چنین انتخاباتی معلوم است که محقق، ملاراکیتی، گلابزوی، سیاف و قانونی برنده اصلی اند؛ جنایتکارانی که بجای رفتن در پارلمان باید در دادگاه های مردم به جرم سالها جنایت علیه بشریت محاکمه شوند. چون انتخابات، برای انتخاب شدن آنها بود.

لذا، پارلمانی که چوکی های آن با جنایتکاران جنگی (جهادی، طالبی و خلقی-پرچمی) و طرفداران شان پر شده، با حضور رقتبار چند شبه روشنفکری کمرو و خجول که همیشه بیرون کاخ های قدرت، در انتهای صف و غبار خاک - آفتاب، کمر بسته منتظر نوبت تحلیل و توجیه هستند و با خال های غمناک و زنتی از زنان برقع پوش، نه مردمی می شود و نه، دموکراتیک. اصلا وجود پارلمانی که تحت تجاوز مستقیم اشغالگران خارجی، برای تحقق اهداف اشغالگران، با انکار آگاهانه مردم و در یک چنان پروسه ی رسوا و پر از تقلب- از ثبت نام تا صندوق های رای، تشکیل شود، نه از منظر کمونیستی بلکه از منظر نرم های شناخته شده و متعارف کنونی جهان، چه قدر مشروعیت دارد؟ چه رسد به این که این نهاد از حق قانونگزاری بر مردم افغانستان هم برخوردار گردد!

به هر حال، انتخابات پارلمانی افغانستان یک مراسم بود. مراسمی که باید انجام می شد و انجام شد، گرچه به رسوا ترین شکل! اما مهم نیست. غرب و به خصوص آمریکا فقط به این مراسم ضرورت داشت. بقیه کار ها را خود شان درست می کنند!



■ زرقا فروغ

زن، فحش و تجارت سکس

در کتاب "منشا خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" اثر انگلس می خوانیم: مردان جهت در امان بودن ارث شان برای نسل های بعدی، قوانین تک همسری را بنا نهادند. در حالیکه خانواده های پدر سالار کلاسیک در رم و یونان باستان در چند همسری زندگی می کردند و هم به خود شان اجازه می دادند که بازنان متعدد رابطه جنسی داشته باشند و بدین ترتیب با تشکیل خانواده فاحشگی هم به صورت یک شغل و هم به صورت همخوابی جبری با بردگان زن رایج گردید.

در اسلام نیز از جانی قدسیت باکرگی و سنگسار زنان بدکاره و از سوی دیگر چند همسری از تبارزات این امر است. تک همسری یا به اصطلاح تک شوهری جبری زنان به شکل یک قاعده در جوامع و مذاهب مختلف در قانون و در سنت به همراه فحشا زیر نام یکی از اشکال غیر متداول، چند همسری مردان را ساختاری کرده است. بردگی زنان خانواده های تک همسر و به بردگی کشیدن جنسی زنان فاحشه زیر نام رابطه جنسی مبتنی بر فحشا، در حقیقت قطب های یک شرایط اجتماعی واحد هستند که با پیدایش مدرسالاری به زنان تحمیل گردیده است.

تمدن بشر تا آنجاییکه مر بوط به زنان می گردد، پیشرفت کنده نموده و به گفته سولیز یکی از پروفیسوران در امور زنان و قانون، زنان بر اساس جنسیت شان قضاوت می شوند. یعنی زمانیکه از شهرت و اعتبار زنی صحبت می شود همواره اخلاق و روابط جنسی زن به ذهن می رسد در حالیکه این بحث در قسمت مردان طوری دیگری است. و

همواره از جایگاه اجتماعی و جایداد، در قبال شخصیت شان بحث صورت می گیرد. وضعیت اقتصادی عامل عمده تن فروشی زنان در جوامع مختلف می باشد. به همین ترتیب تن فروشی زنان جوامع فقیر و بی کار، یکی از راه های امرار معاش جهت پاسخگویی به اقتصاد خانواده های شان هستند.

امروز فحشا یکی از مؤلفه های در حال ازدیاد در اقتصاد جهان است. اکنون جهان با یک رشته مالی به نام صنعت سکس رو به رو می باشد که از جمله سود آور ترین رشته های سرمایه گذاری در جهان است. هر ساله 35 میلیون زن فقط از منطقه آسیای شرقی به عنوان کالا در بازار تجارت سکس به کشور های مختلف صادر می گردد. زیرا اقتصاد این کشور ها به درجانی به این در آمد وابسته است. جلب توجه توریست های سرمایه دار و از این طریق مقدار هنگفت پول را عاید سرمایه آنها می کند تا این کشورهای قروض خود را به صندوق بین المللی پول و بانک جهانی بپردازند. در آمدی که در نتیجه مالیات از طریق رستوران ها، هتل ها و فاحشه خانه ها عاید این دولت ها می گردد به مراتب بیشتر می باشد. در واقع تن فروشی جزء جدایی ناپذیر از اقتصاد این کشورها است. سرمایه داری و امپریالیزم از جمله مشوقین درجه اول صنعت سکس در این کشورها است. زیرا در شرایط بیکاری و فقر، 98 درصد دختران تن فروش، منبع اصلی در آمد خانواه های شان می باشند. بنا بر برآوردی که صورت گرفته اگر بسیاری از این زنان از تن فروشی دست بردارند پدر، مادر و اطفال شان از گرسنگی می میرند.

در کشورهای بلوک شوروی سابق، قاچاق زنان از رونق خوبی برخوردار اند. این قاچاقچیان در ظاهر دختران جوان را جهت کارهای پر در آمد اجتماعی از قبیل کار در رستوران ها یا آشپزخانه ها و کمک به پرستاری و واریسی افراد مسن و اطفال از مرزهای کشورهای شان بیرون می کنند و اما به محض بیرون آمدن شان زنهارا به قاچاقبری دیگری فروخته و بلاخره زنهارا وا دارد به خدمت در بازار سکس می کنند.

در کشورهای اسلامی چون پاکستان، ایران، مراکش، تونس و غیره نیز قاچاق زنان به طور مخفی صورت می گیرد و تعدا این زنان به شیخ های مناطق خلیج

قاچاق می گردند پورنو گرافی از نظر برخورد به زنان، همزاد تن فروشی است و درحقیقت بخشی از صنعت سکس به حساب می آید. در آمد فیلم های پورنو در امریکا بیشتر از 15 میلیارد دالر بر آورد گردیده است و به مراتب بیشتر از عایدات فیلم های هالیوود می باشد. که عمدتاً مدیون صادرات زنان از اروپایی شرقی است.

استفاده از کلمه کارگر جنسی ظاهرا قرار است احترام به زن تن فروش را تداعی کند. و لی در واقع یکی دیگر از تیلورات دید مردانه نسبت به مسئله می باشد. به این عبارت که تصور یک کارگر تولیدی و موضوعاتی چون ارزش مصرف و ارزش مبادله به ذهن میرسد. صفحه ۸



نگاهی به وضعیت زنان...

قتل های ناموسی:



فرهنگ مردسالار و قوانین شرعی به مردان می آموزد که باید نهبان "ناموس زنان و دختران" خود باشند و به خاطر حفظ آن حق دارند به خشونت دست بزنند.

بارها شاهد قتل های ناموسی بوده ایم، تاکنون زنان و دختران بسیاری در شهرهای کوچک و بزرگ و حتی در دل تمدن غرب توسط خویشاوندان نزدیک خود (پدر، برادر، شوهر، کاکا و پسر کاکا) به قتل رسیده اند. سالهاست این پدیده شوم به بهانه رابطه با غیر وجود دارد. از قانون و اهمیتی ندارند. اغلباً قتل های که به خاطر حفظ ناموس و غیرت صورت می گیرد به پولیس گزارش داده نمی شود، زنان را بی سر و صدا می کشند. اگر هم پولیس از جریان امر باخبر شود آنرا تحت عنوان مسئله شخصی و مشکل خانوادگی مورد بررسی قرار نمی دهند.

دختران جوان که مورد تجاوز جنسی قرار می گیرند و ممکن است که تجاوز سبب بارداری ناخواسته آنان شود، فامیل و فرهنگ عقبمانده ارتجاعی و سنتی حاکم آن را نمی پذیرند و سنگ ملامت را به سوی دختران پرتاب میکنند. با زنانی که مورد تعرض قرار می گیرند طوری رفتار میکنند که گویا با شخص متجاوز تینایی کرده است، زنان و دختران زیادی از این شرایط دچار بدنامی شده اند، بسیاری اوقات برای جلوگیری از بد نامی و آزار، دردمندان سکوت را بر افشاء مسئله ترجیح می دهند. در صورت افشای مسئله بعضی از این دختران به دست پدران، برادران باغیرت و یا مردان نزدیک فامیل

به قتل میرسند.

معاوضه دختران در بدل قرض و مفهوم "بد":

در دموکراسی اسلامی حاکم در افغانستان علیرغم ادعا های کاذب مبنی بر آزادی زنان از ستم جنسی و باور های ضد زن، نتنها که زنان مورد اجحاف و ستم قرار میگیرند بلکه بعنوان متاع در قبال مواد مخدر نیز مورد معاوضه قرار می گیرند.



سازمان عفو بین الملل در گزارش اش ابراز می دارد که زنان افغان همواره با خطر ربودن، تجاوز جنسی و ازدواج های اجباری روبرو بوده اند، این بر حالی است که دولت افغانستان نسبت به این امر اقدامات کافی را صورت نداده است. به نقل از آسوشیتدپرس، نوریه جق نگر، سخنگوی وزارت امور زنان در افغانستان با متداول خواندن این گونه سوء استفاده های جنسی و بد رفتاری ها در این کشور بیان داشت: "در برخی از مناطق دور افتاده هستیم که مردان با زنان همچون حیوان رفتار می کنند."

در فرهنگ قبیله ای باز مانده از دوران توحش بشر و عصر حجر، در صورت به میان آمدن نزاع بین افراد و قبایل (قتل، دزدی و بدهکاری)، سران و ریش سفیدان قبیله جهت حل و فصل اختلافات، فرد و یا قبیله خاطی را مجبور می سازند دختر و یا خواهر شان را در اختیار قربانی یا طلبکار بگذارند. در افغانستان به این سنت ارتجاعی "بد" می گویند. چون در فرهنگ قبیله ای زن خود عامل

حقارت محسوب می شود بنا از "بد" بعنوان ابزار سرشکستگی و خواری حریف و دشمن استفاده می شود.

هر چند که زن در باور ارتجاع مذهبی و قبیله ای در کل ارزش و جایگاهی فراتر از برده جنسی مرد را ندارد ولی دختری که به شکل "بد" که معادل عربی آن "فصل" و فارسی آن "خون بس" است مورد معاوضه قرار می گیرد، بی ارزشترین و پست ترین موجودی است که باید همیشه مورد اهانت و آزار قرار گیرد. بهمین دلیل این موجود حقیر از هیچ حقی از جمله طلاق بهره مند نیست.

هنگامه انوری، یک فعال حقوق بشر می گوید: "قربانیان اغلب در تنهایی و با احساس شرم زندگی می کنند. با آنها حتی اگر ازدواج هم کرده باشند مثل خدمتکاران رفتار می شود."

این نمونه ها بخش کوچکی از خشونت های گسترده جامعه سنتی، مذهبی و مردسالار علیه زنان است. یک نمونه بارز دیگری از افکار ارتجاعی و زن ستیز مسئله طلاق دو زن کاندیداتور انتخابات پارلمانی توسط شوهران شان در شهر هرات است. این دو مغایر ارزشهای حاکم بر افکار شوهران شان جرئت پا گذاشتن در حوزه فعالیت های سیاسی و اجتماعی را کرده بودند که تاریخاً از آن جنس مذکر و از صلاحیت های ویژه او به شمار می رود. با پخش پوسترهای انتخاباتی این دو زن و حضور شان در کمپین انتخاباتی در میان مردم از آن جمله مردان، شرف مالکان تن و روان شان با خطر مواجه شده و این مردان غیور با تکیه به شرع و قوانین حاکم در صیانت از حق مالکیت شان به این شکل به مسئله حضور اجتماعی زن در دموکراسی اسلامی پاسخ دادند.

**"کارگری خپه" را
بخوانید، به دوستان
تان معرفی کرده و
تکثیر نمایید!**

زن، فحشا...

ولی در این جا قابل شدن ارزش مصرف بالای بدن زن از معاملات جامعه مرد سالار است. در این جا به دو واقعیت عینی برمی خوریم:

1- فقر، بیکاری و وخامت اوضاع اقتصادی از نتایج گلوبالیزاسیون است که کشورهای فقیر جهان سوم با آن دست به گریبان هستند. بعد از فروپاشی بلوک شوروی تجارت زنان به طوری بی سابقه ای افزایش یافته که این تاراج زندگی قربانیان گلوبالیزاسیون، باعث افزایش سرمایهء سرمایه داران معدودی در کشورهای غربی می گردد که تمام تقدیر کشورهای فقیر و جهان سوم را در دست دارند.

2- به این ترتیب صنعت سکس در جهان سرمایه داری توضیح دهنده نوع تقسیم کار بین المللی است. به این مفهوم که بیش از نیمی از جهان در خدمت به بازار جهانی سرمایه که عمدتاً توسط کشورهای و شرکتهای معدودی غربی رهبری می شوند، به کار گماریده می گردند و مسئول تهیه منابع صنعت سکس که مبنی بر بهره کشی جنسی از زنان و کودکان است، می باشند.

اساساً، برای پی ریزی یک دنیای بهتر، چنانکه تمام انواع بهره کشی از انسان، باید برچیده شود، زمینه های تن فروشی نیز باید از بین برود و کسی نباید به خاطر فقر و ناداری وادار به تن فروشی گردد. شرایط امن و آزادی کامل برای تمام خواست ها و نیاز های طبیعی انسانی فراهم گردد تا زمینه سوء استفاده دلالان و تجاران سکس محدود گردیده و انسانی به خاطر ارضای نیاز جنسی وادار به خرید و فروش نگردد. تحقق کامل این امر در یک جامعه بی طبقه و کمونیستی ممکن است. اما مبارزه قاطعانه علیه این بی عدالتی خاموش، زمان نمی شناسد. باید از یکطرف برای حقوق اجتماعی و مدنی قربانیان صنعت سکس به عنوان شهروندان برابر و قابل احترام و از طرف دیگر برای افشا و جلوگیری خرید و فروش انسان برای بهره کشی جنسی، مبارزه کرد.

گروگانگیری کودکان آواره توسط دول اروپایی

ع. کوهدامنی- هالند

پذیرش آنان را نیز پیوسته تغییر می دهند. چنانچه کنوانسیون استعماری ژنو با قوانین جنگل جدید اروپایی مانند قرارداد شینگن، مقاله دبلین، قرار داد آمستردام، قرار داد تایپه و غیره اصلاح و تکمیل شده و به دور قلمرو آن نیز دیوار آهنین ضد انسانی می کشند. بنا براین مثلا اگر یک چنایتکار جنگی نیز زودتر یا با دستی پر به این بهشت سرمایه رسیده باشد، حق زندگی دارد. در حالیکه اگر یک قربانی همان جنایت کار دیر تر رسیده یا مایه بی برای سرگرفتن استثمار نداشته باشد، حتی در جهنم موجود ویژه طبقه کارگر همین کشورها نیز اجازه سکونت ندارد.

برگرداندن اجباری پناه جویان و پناهندگان به مکانی که خود با صرف همه امکانات زندگی خود از آن فرار نموده اند، محروم ساختن آنان از حقوق، آزادی ها و مصونیت های متعارف یک جامعه مدنی، تجزیه کردن قصاب گون خانواده ها، محروم ساختن غیر انسانی کودکان از حقوق قانونی اجتماعی و حتی داشتن والدین، گروگانگیری دولتی کودکان جهت اخراج خانواد های آنان، تبعیض نژادی، ترویج و پرورش بی رحمانه خارجی ستیزی بجای استبداد ستیزی بومیان کشورهای پناه دهنده و در سایه برکات این فجایع، تحمیل بحرانات و مصایب گوناگون اجتماعی مانند گرانی سرسام آور قیمت ها، بوروکراسی وحشت آور، مالیات مستقیم و غیر مستقیم کمر شکن، بیکاری های ممتد و باز پس گیری حقوق و امتیازات مشروعی که طبقه کارگر و توده های مردم این کشورها در نتیجه صدها سال مبارزه خونین به دست آورده بودند. چنین است سیمای واقعی و پی آمدهای طبیعی آوارگی های کنونی که از لای آن چهره کریه و ضد انسانی سرمایه داری نمایان است. منجمله چنین است سرنوشت تیره

به همین دلیل به خصوص بعد از جنگ جهانی دوم، دول سرمایه داری این دکترین استعماری را با کنوانسیون ژنو و موافقتنامه های همانند دیگر سیمای به اصطلاح انسانی دادند. نیروی کاری که ازین معبر مهاجرت نموده و به آغوش سرمایه داری جهان پناه می جویند مسلما ممثل برده داری جدید می باشد. حتی سود استفاده ها و تحمیل بهره کشی جنسی نیز از همین مرداب، عطش جنسی سرمایه داران را به مثابه وارثین طبیعی برده داری قرون وسطی فرو می نشاند. همچنان سرمایه داران کشورهای پناه دهنده آنرا به مثابه آله فشار، سرکوب و به بردگی کشیدن هرچه بیشتر طبقه کارگر خودی نیز بکار میبرند.

پروسه ی که هم اکنون در تمام کشورهای پناه دهنده با عواقب جدا خطرناکی جریان دارد و ضرورتا باید آنرا با تمام پی آمدهای خطرناک اش عقیم نمود. چون سرچشمه اصلی این مهاجرتها مسلمان در وجود نیازهای حیاتی سرمایه های اولترا ملی قرار داشته است، امپراتوری های استعماری نماینده این سرمایه داران نیز به غرض نخشکیدن آن، ایجاد و مشتعل نگهداشتن کانون های داغ تشنج و تحقق دکترین بی ثبات ساختن، تجزیه و متلاشی کردن ملت ها را زورگویانه ادامه می دهند. ملت هایی که بدون از هم پاشیدن آنان، موانعی را در راه رسیدن سرمایه داری جهانی به اهداف استراتژیک غارتگرانه اش تشکیل می دادند.

از همین جا است که بر علاوه تجاوز و اشغال و حشیانه در عقب اکثر خیزش های تبارگرایان و ناسیونالیستی دوران کنونی نیز حد اقل یکی از استعمار گران، بی شرمانه سنگر گرفته است. بدین ترتیب موجی از انسان های آواره چنان سیل آسا به کام سرمایه داری جهانی فرو می رود که حتی اشت های بلعیدن یا معیارهای

این مقاله از طرف رفیق خوب ما، آقای کوهدامنی، از هالند فرستاده شده. ما ضمن قدر دانی از ایشان، از تمام خوانندگان تقاضا داریم که مقاله، خبر، طرح، کارتون، عکس و شعر برای کارگری خپه بفرستند. این نشریه صدای انسان و انقلاب است، در میان غوغا و هیاهوی کرکنده ی ارتجاع مذهبی، ملی و شبه روشنفکران خجول، شرمنده و وابسته به سازمان های جاسوسی غرب. کارگری خپه را به تریبون انسان، آزادیخواهی و انقلاب در افغانستان، تبدیل کنیم! کارگری خپه

آوارگی چه به عنوان شکل وحشتناکی از مجازات یا تبعید، چه به شکل پناهندگی های کنونی و یاهم مهاجرت های داوطلبانه، سرنوشتی است سخت غم انگیز که عبارت از سالها سرگردانی بی هدف در مکان های نامانوس و محروم از حد اقل احساس راحتی درخانه بودن می باشد. این حاشیه نشینان جامعه را که هرگز کسی خوش آمد نمی گوید، همواره در محیط خود غربت کشت نموده و نفرت می دروند. آنان بر علاوه تزلزل و بی ثباتی زندگی نا متعارف، مشکلات اقتصادی، شغلی، فرهنگی و غیره مصایب اجتماعی هراس انگیزتری مانند قتل عام ها و تبعید دوباره را نیز تجربه کرده اند. اما مهاجر سازی های پروسه های طراحی شده معطر و حق پناهندگی مکمل و تسریع کننده آن که منتج به جابجایی نیروهای کار و فرار مغز ها به مدد ایجاد کانون های داغ تشنجات و بحرانات فاجعه آور شده است، با آنکه برای کشورها آماج هجوم استعماری زهر آگین و مرگ آور است، برای انحصارات سرمایه داری امری کاملا ایدئال و فوق العاده سود آور می باشد.

و تار میلیون ها افغانستانی آواره در سراسر جهان از اسلامی ترین کشورها تا نا مسلمان ترین آنها و سرنوشتی مقرر شده از جانب جانی ترین مدعیان "راه رشد غیر سرمایه داری" تا قرون وسطایی ترین رژیم های مذهبی و وحشی ترین تیکه دارن تمدن و دموکراسی بورژوازی یا سرمایه کراسی.

البته بنابر شدت و حشت در برون از مرزهای کشور، عده بیشتری از مردم ما در حریم حاکمیت مزدوران بی آژرم بومی اشغالگران خارجی نیز مصایب آوارگی را متحمل می شوند. و قوای اشغالگر شاید هم به خاطر تسکین رنج و آوارگی آنان، بر اهالی متوطن کشور نیز مصایب پلان شده بیشماری را تحمیل می کند: گرانی سرسام آور قیمت ها، فساد گسترده اداری، نقض شرعی و آشکار حقوق بشر، کشتار و سلاخی صدها طفل و نوجوان جهت فروش اعضای بدن آنان، چپاول دارایی های شخصی مردم، حتی ربودن دختران شان، قتل صدها راننده تاکسی حین دستبرد بر موترهای آنها، تبدیل کشور به یک مزرعه بزرگ خشخاش که از تجارب اقتصادی و اجتماعی دوصد ساله انگلیس ها آب می خورد، صدمات ناشی از اختطاف و ترورهای سیاسی به سرانجام و آشوبگری های تروریستی سرکاری مانند: آشوب در ولایات فاریاب، جوزجان، بلخ، غور، هرات و غیره که همه به مدد حاکمیت مزدور آنان سازماندهی شده، به خصوص به غرض گسترش قلمرو آن بر تمام مزارع خشخاش تحت نفوذ رقبای هم کسوت شان اجرا می گردد.

و این کوچکترین تصویر از سیمای اصلی جریان واقعی کشور ما است که به مثابه پی آمد طبیعی رقابت های استعماری سرمایه داری جهانی بر طبقات تحت ستم جامعه ما اعمال شده است.

**به سازمان
سوسیالیست های کارگری
افغانستان بپیوندید!**

او موقف ښکته وغورځيد، دکارگرو اجرائیه ځواک له منځه ولاړ، پانگه وال دولتي پرگرام اصل او اساس وگرځيد، د مزد په وسيله کار او حتی په مزدی رقابت باندی ولاړ کاری سیستم لاپسی غښتلی شو.

او په آخرکی:

مونږ په دی باید پوه شو چی داکتوبر انقلاب تاریخی رسالت د پانگوالی نظام د ختمولو په ډگرکی ناتمامه پاتی دی او راشی چی ددغی کلیزی په ویاړ ټولوته ووايو چی ددغه انقلاب د رسالت د ختمولو او دنمیگرتیو نه یی پرهیز زمونږ اوستاسو هغه ستره وظیفه ده چی نه غواړی او نه غواړو ددی بی رحمه نری یو بل چپه خوله نسل او قربانی ووسو.

دولت افغانستان...

ناروی، پیوستند. این مهمترین بعد مثبت تظاهرات 21 اکتبر بود و همچنین، برخورد دولت به خواسته های ما از دفعه قبل متفاوت تر بود. معین وزارت کمونها، خانم بیورک ترپسدا، ساعت 12 و 15 دقیقه، طبق قرار قبلی به محل تظاهرات آمده و خواسته های ما که در یک قطعنامه 7 ماده ای تنظیم یافته بود، را تحویل گرفت و ضمناً قول داد که خواسته های ما یکی از اجندای اولین نشست پارلمانی دولت جدید خواهد بود.



شکی وجود ندارد که حق پناهندگی انکار نا پذیر می باشد اما رسیدن به این حق مثل رسیدن به تمام حقوق دیگر نیاز مند مبارزه است. مبارزه علیه تمام سد های که در این مسیر، پناهنده به آن مواجه می شود. از افشای چهره خونین دولتهای مزدور و جنایتکاری که از آن گریخته ایم تا سیاست های راسیستی دولتهای پناهنده پذیر و سکوت میدیای آن. مبارزه و تلاش برای دفاع از حق پناهندگی یک حق مشروع و قانونی است. همانطوری که هیچ حقی داده نمی شود مگر اینکه گرفته شود، حق پناهندگی نیز باید گرفته شود...



پانگوالی نظام سیاسی جوړشت، چی په هرو څلورو کالو رای اخیستنی سره، اساساً اختیار او حق د مداخلی په سیاست او حکومت کی له خلکو نه سلبوی، لوړ مقام په دغه سیستم کی دشوراگانو کنگرس دی.

دانسان آزادی د ټولنی د زیار او محنت بنسټ او د انسان څخه د انسان په وسیله دزیبناک له منځه وړل دتولنی هدف اعلام شوی دی. مگر په لنډه توگه دغه انقلاب ولی دناکامی سره مخامخ شوه سره له نورو مشکلاتو، دغه انقلاب بریالی نشو چی د پانگوالی نظام تولیدی مناسبات له منځه یوسی. په دی بریالی نشو چی کار د مزدوری یا د مزد ورکولو په اساس جوړ شوی مزدی نظام لښک کړی او د پیسو سیستم لغو او د تولید وسایل اشتراکی کړی.

انقلاب د جنگ دخوکلونو اقتصادی او ټولنیزو فشارو له کبله او د اقتصاد په ډگرکی د ټولنی دبنیادی تغیر پخاطر دنه سمون سیاست او تیاره لرلید، او دیو با ثباته او ټینگ سوسیالستی تحول د نه منځته راوړو له کبله ناکام او پاتی راغی. د استالین قدرت ته د راجیگیو، دبیا رغونی اقتصادی سیاست د پانگوالی نظام دیو دولتی نقشی په بنسټ، دکارگری طبقی دمطلق ناکامی عامل وگرځید. نه داچی دپورتنیو او لاندینوی مناسبات نسکور نشول، نه داچی زبیبناک او استثمار له منځه ولاړ نشو، بلکه دکارگرانو ټیټ او بی تاثیر موقعیت او نقش بیرته راژوندی شو، دکارگرانو منزلت

په دی اساسی قانون کی لوه لو چی زیارایستونکو ته د رښتینی آزادی د تامینولو په خاطر، د اجتماعاتو، مظاهرو، پراخو غونډو، لاریونو نو حق په رسمیت پیژندل شوی، هر راځ مناسب ځای او تعمیر او دهغو دننه د تجهیزاتو، گرمیدو او برقی ټولو آسانتیاو په انضمام په قطعی توگه دکارگری طبقی او کروندگرو په اختیارکی ایښودل کیږی. همدا رنگه علم ته د زیارایستونکو دلاسته راوړلو په منظور، د ټولنیز، مجانی او پوره تحصیلاتو امکان کارگری طبقی او بی وزله کروندگرو ته خپل هدف گنی.

همدا رنگه دغه اساسی قانون د ټولو اتباعو د حقوقو مساوات پرته دهغوی د نژاد، تیر او قوم څخه په رسمیت پیژنی او اعلامیوی چی منځته لاوړل یا په جبر منل او تحمیل دهر راځ امتیاز او جگ والی پرملی قومی او نژادی توپیرونو، او یا هم هر راځ تیری او جبر پر ملی لگه کیو او یا په زوره دهغوی برابروالی دنورو سره ددی جمهوریت داساسی قانون ماتول دی. ددغی تاریخی بیان پر بنسټ سیاسی قدرت او ځواک په دغه ټولنه کی، نه دسیاسی گوندونو په واک، بلکه دهغو شوراگانو په ولکه کی دی چی دتولنی زیارایستونکی او تولیدونکی دی. په دغه سیستم کی مقرر نه چی حکونت دگوندونو پلاس کی وی، بلکه اساساً قدرت دخلکو په گوتوکی او په مشخصه توگه په خپله دخلکو سره دی نه دهغوی د موکلینو سره لکه د

د اکتبر د انقلاب...

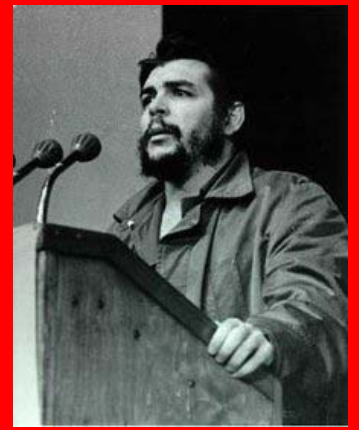
لاس برسیرنه ټولو خلکو او جبهو ته وړاندی کوی. د ملاکانو، د سلطنتی کورنی او کلیساو د ځمکو ورکول د کروندگرو کمیټو ته ضمانت کوی، د سرتیرو د حق او د اردو د ډموکراتیک کولونه دفاع کوی، کارگری څارنه پر تولید را منځته کوی د روسی ډټولو ساکنو ملیتونو، قامونو د برخ لیک ټاکلو حق کلک ضمانت کوی، او عاجله اوبی له الحاقه سوله منی...

--د اکتوبر انقلاب یو ټولنیز انقلاب وه او پراخ اړخیزه اثرات یی درلودل چی د خلکو ټول ژوندی ترخپلو اغیزو لاندی راوست، مخصوصاً کله چی لمړنی اساسی قانون په تصویب ورسید هرڅوک کولای شی چی د کارگرانو د قدرت څیره پکی له ورايه وگوری، په دغه قانون کی تاریخی اهداف د زیارایستونکی انسان دحق دفاع پر بنسټ په گوتو شوی دی، له هغی جملی نه: د پانگوالی نظام خپل، د انسان په وسیله د انسان ز بیبناک له منځه وړل، د سوسیالیستی سیستم رامنځه کول چی په هغه کی د ټولنی طبقاتی تقسیم نه وی.

--په دغه اساسی قانون کی د روسی جمهوریت د روسی د زیارایستونکو آزاده سوسیالیستی ټولنه ده، ټول ځواک او قدرت په هیواد کی د ټولو زیارایستونکو دی چی په ښاری او کلیوالی شوراگانو کی سره راغونډ شوی دی... د زیارایستونکو دعقیدی د رښتینی آزادی دمنځته راوړلو په خاطر، د دولت او ښوونی او روزنی نه د مذهب او دین بیلول او د مذهبی او لامذهبی چارو آزاده سمبالتیا او دهغو ضمانت ټولو اتباعوته په رسمیت پیژندل کیږی. دبیان د رښتینی آزادی دمنځته راوړو په خاطر ټولو زیارایستونکوته پانگی ته د مطبوعاتو ترلوالی له منځه وری او د ورځپاڼو، رسالو، کتابونو او نورو هر راځ مطبوعاتو د چاپ ټول فنی او ضروری ملزومات، دکارگری طبقی او بی وزلو کروندگرو په اختیارکی ږدی و، او دهغو دبلا وقفی نشر نه په ټول هیواد کی ضمانت کوی. همدا راځ

"یک، دو، سه و بسیار ویتنامهای دیگر بسازیم!"

■ گوارا باران



باب عضی وقت ها آدم احساس

می کنه که نوشتن چیزی برایش مشکل است. وقتی قلم را می گیری، دستت سنگین می شود و هیچ کلمه به خاطرت نمی رسد. نوشتن در مورد چه گوارا از این موارد نادر است. مهم نیست او چه وقت به دنیا آمد و چه وقت رفت. زندگی او از ۱۹۲۸ تا ۱۹۶۷ نبود. "چه" هنوز زنده است و تکرار می شود. تکرار، در تمام قلب های تپنده برای رهایی انسان، برای انقلاب، به وسعت این کره خاکی. این تکرار، نه مرز می شناسد، نه زبان و نه کشور. "چه" از آن دست سرمایه های کمیاب خاک است که فراتر از زمان و مکان جاری است.

وقتی که در اینترنت نام چه گوارا را جستجو کردم دو میلیون و چهارصد هزار (۲۴۰۰۰۰۰) لینک پیدا شد. لیک، چه گوارا، شاید آنکسی باشد که در باره زندگی اش نوشته اند و شاید هم، او هیچ یک از آنها نیست. شاید، او عشق آشفته و بیقرار انسان به رهایی، برابری و انقلاب و تکامل است که هیچ وقت پایان نمی یابد و مثل صدایی - از عمق زندگی - در طنین می ماند؛ طنینی به بی پایانی زندگی، می یابد و میرود، درها را می کوبد، تا "خفته گان خفته را بیدار تر سازد" و بیداران را به مبارزه، عصیان و زندگی وا دارد. گفته اند "ژان پل سارتر" شاید مناسب ترین جمله در باره او باشد: "چه گوارا کامل ترین انسان عصر ما بود"

کند و بنابراین به دفاع از دولت ساقط شده در کنار طبابت اسلحه را هم انتخاب کرد. گرچه دولت ساقط شده از کمک کنندگان خارجی اش خواست گواتمالا را ترک کند اما او راهش را یافته بود.



در نوامبر ۱۹۵۶ بعد از شکست در باتلاق های جنوب کوبا و از دست دادن بیش از ۶۰ نفر از گروه ۸۰ نفری شان بود که به این کشف دست یافت: "برای یک سرباز اسلحه از شفا یافتن بهتر است" و بعد از آن برای همیشه یک سرباز ماند. سربازی برای انقلاب و تمثیل عصیان انسان علیه فقر، تبعیض و سلطه گری.



چه گوارا در کوبا، بعد از پیروزی انقلاب در ۱۹۵۹، در پست های ریاست بانک مرکزی، وزیر صنایع، نماینده کوبا در ۱۹ همین نشست مجمع عمومی سازمان ملل، نماینده کوبا در کانفرانس تجارت و توسعه سازمان ملل، ریاست هیئت کوبا در کانفرانس همبستگی آفریقا و آسیا و ریاست چندین هیئت اقتصادی کوبا در خارج از آن کشور را به عهده داشت.



در ۱۹۶۵ چه گوارا یکباره از صحنه سیاسی کوبا غایب شد. بعد از یک سفر طولانی سه ماه به چین، مصر و خیلی از کشورهای آفریقایی، در آپریل همان سال به کنگو رفته بود. چه گوارا بزرگترین معمای آن سال کوبا بود. بدون هیچ رد پایی. در همین زمان "پیامی از کدام جای جهان" را نوشت که جنبش جهانی چپ را به مبارزه علیه آمریکا فرا خواند و گفت: "یک، دو، سه و بسیار ویتنامهای دیگر بسازیم". در ۱۹۶۷ از بولیوی سر در آورد و در ۸ اکتبر همان سال طی عملیاتی که مدتها قبل سیا و متخصصین نظامی آمریکا طراحی کرده بودند، دستگیر و شامگاه ۹ اکتبر در حالیکه بر سر قاتلش فریاد می کشید: "من آماده ام، بکش! تو فقط یک نفر را میکشی!" تیرباران شد و آخرین تیر را نماینده سیا در قلب این قلب پر شور انسان خالی کرد.

نوشته های زیادی از او بجا مانده. "انسان و سوسیالیسم در کوبا"، "جنگ چریکی"، "پیامی از کدام جهان"، خاطرات سفر" و سخنرانی هایش در کانفرانسها و مناسبت های مختلف.

امروز این جمله بر فراز جهان می چرخد تا مخاطبانش را بیابد: "یک، دو، سه و بسیار ویتنامهای دیگر بسازیم!"

* برای نوشتن این متن از منابع ذیل استفاده شده:

http://en.wikipedia.org/wiki/Che_guevara

<http://ir.mondediplo.com/article692.html>

<http://www.che-lives.com/home>



قطعنامه

توافقنامه دهم اگست سال جاری بین دولتهای افغانستان و ناروی در مورد دبیوریت پناهندگان افغانستانی به کشورشان، نقض آشکار حقوق انسانی پناهنده و تمام کنوانسیونهای حقوق بشر و حقوق پناهندگان است.

دولت کنونی افغانستان، دولتی است متشکل از جنایتکاران جنگی و بنیادگرایان جهادی-طالبی با رو کشی ضعیف و نمایشی از تکنوکراتهای وابسته. این دولت نه تنها ضامن آزادیها و حقوق پایه ای فرد نیست، بلکه به عکس پامال کننده ی تمام آن حقوق و آزادیهاست. اکثر پناهجویان افغانستانی قربانیان گریخته از زیر تیغ همین جنایتکاران جنگی و بنیادگرایان طالبی-جهادی است که اکنون قدرت اصلی را در افغانستان در دست دارند.

در جمهوری اسلامی افغانستان هر فرد غیر مسلمان و دگر اندیش نه تنها در معرض تبعیض آشکار قرار دارد، بلکه اصولاً مجرم به شمار می رود. به طور نمونه کمونیست ها و آئیست ها صریحاً در قوانین این کشور از حق وجود و فعالیت محروم اند.

وضعیت فاجعه بار زنان زیر برقع و سنگسار به تنهایی بیانگر وضعیت حقوق انسانی در جمهوری اسلامی افغانستان است. امنیت عمومی حتی در شهر کابل، جاییکه به بهانه امنیت حاکم بر آن تا کنون صدها پناهجو جواب منفی دریافت کرده، با وجود حضور 24 ساعته اشغالگران خرد و بزرگ، عملاً وجود ندارد. مسأوی دانستن میزان جنایت و نا امنی در کابل با شهرهای "به وسعت شهر کابل" در سایر نقاط جهان، از طرف "بو دی آی"، به مضحکه گرفتن پناهندگان و مردم افغانستان است. ماضی این که شدیداً این قرار داد را محکوم می کنیم از دولت و مقامات مربوط در ناروی می خواهیم که:

1- قرار داد 10 اگست مبنی بر اخراج پناهجویان افغانستانی از ناروی که میان دولت ناروی و دولت افغانستان امضا شده فسخ گردد.

2- افغانستان-به شمول شهر کابل- نه جدای از آن "کشور نا امن" شناخته شود.

3 - تقاضای همه پناهجویان افغانستانی بر اساس معیارهای حقوقی به رسمیت شناخته شده پناهنده، به دور از

معاملات سیاسی و به صورت فردی مورد بر رسی قرار گیرد.

4- به تمام پناهجویانی که تا کنون سالهاست منتظر جواب مانده و یا جواب رد گرفته اند، اجازه اقامت داده شود.

5- پناهجویان زن و مخالفین سیاسی حکومت بلا درنگ به صورت پناهندگان سیاسی به رسمیت شناخته شوند.

6- پناهجویانی که دوران انتظار را در کمپ ها می گذرانند، باید و بدون هیچ تعللی از حق آموزش برخوردار گردند.

7- متقاضیان پناهندهگی از حق داشتن وکیل حقوقی رایگان برخوردار گردند.

د صورتی که دولت ناروی باز هم به خواسته های ما پاسخ ندهد اعتراض ما در اشکال جدی تری از قبیل تحصن های طولانی و اعتصاب غذا ادامه خواهد یافت!

مرکز انترناسیون پناهندگان افغانستان در ناروی

کمیته هماهنگ کننده اعتراضات

21- اکتبر-2005

اسلو

د اکتوبر د انقلاب د اته اتیاومی کلیزی په ویاړ

ح. بریالی

پوره 88 کاله مخکی د یو روښانه سبواون او اومید نه پرته نری کی، په هغه نری کی چی لمړنی نری وال پانگوالی جگری، په ملیونونو انسانان بی ووژل، او په سلگونه ښارونه او زرگونه کلی بی له خاورو او وینو سره خاوری اورنگ کرل، په هغه نری کی چی له شاهانو او امپراتورانو نه نیولی تر آزاد پاله اوسوشیل دموکراته گوندونو پوری ټولو په یو آواز د نیشنلیم او ملی جگری په سرنی کی بی ځانونه پو کول، د روسیئ د اکتوبر انقلاب د سولی د ځلانده بیرغ او دنزی د کارگرانو د اتحاد سمبول او دیوی ښیراڅه او امید نه ډکه نری، په څیر وځلید. په هغه نری او ماحول کی چی پانگوالو د خپل لښکر په ځواک او دخپلو سلاحو په واسطه د کارگر په زړه کی بی ډار رامنځته کاوه او د واک د لاسته راوړلو او د واک چلولو امتیاز بی فقط د اشرافو او سلطنتی کورنیو حق گانه، د اکتوبر انقلاب وښوده چی د دی پانگواله نری تغیر او تحول یوازی د کارگرو په هوډ او اوسپنیز مت ښونی دی.

ښکاره واقعیت دا دی چی د اکتوبر انقلاب یو ملی انقلاب نه وه، سره له دی چی د سیاسی قدرت مسئله او د پانگوالی نظام مسئله بی په یو هیواد کی برطرف کر، مگر د هغه تأثیرات او عظمت د ملی سرحداتو نه لا ډیر پراخ ولاړ.

دا پخپله یو کارگری انقلاب و، سره د انترنشنلیستی خاصیت سره، دا هغه انقلاب و چی کمونیزم بی د نری د ټولو کارگرانو د امید یو ټکی وگرځاوه. دا هغه انقلاب وو چی د هری سیمی کارگرانو او زیارایستونکو چی د خپلی آزادی او اقتصادی خلاصون نه بی فکر کاوه، هغه بی تعقیب کری او د هغه ټولو لحظو او لمحو ته حساس وو او دا پخپله ځانگړتیا او خصلت د کارگری انقلابونو دی، او یا دا چی دکارگری انقلابونو ځانته ماهیت او خصلت دغسی وی.

بلشویکانو په اووم د نوامیر کی د کارگرانو، او کروندگرو او سرتیرو د شوراگانو په راغوبښو سره د مسلح قیام فرمان صادر کر. د کرنسکی حکومت رانسکور شو او سمدلاسه بلشویکانو د لنین تر مشری لاندی د شوراگانو حکومت وټاکه.

دا هغه کارگری حکومت وه چی د څوارلسو امپریالیستی هیوادو له خوا د نظامی حملی او اقتصادی محاصری لاندی راپریوت هغوی غوښتل چی د اکتوبر انقلاب اصلاً په خپله نطفی کی له منځه ولاړ شی او پدی توگه د مساوات او انسانیت غږ سمدلاسه غلی کری، مگر دغه ځوان جمهوریت د کارگرو، کروندگرو او سرتیرو د شوراگانو په مت هم د پانگوالو هیوادو د یرغل پر ضد او هم د ننه د انقلاب ضد ډلو ټپلو دور کولو په هڅه، کلک مقاومت وکر او د دغو انقلابی ضد او د اکتوبر ضد نقشی بی په ملی او نزیواله سطحه کی په اوبو لاهو کری.

د اکتوبر اهمیت په څه شی کی دی:

دنزی ټولو زیارایستونکو دغه انقلاب خپل انقلاب گانه او گنی بی، لکه چی دخپل تاریخ او برخ لیک نه خبری کوی مثلاً هیڅ شی له مسلی نه مخنیوی نشی کولای چی زیارایستونکی لنین د خپل فکری لارښود و نه گنی او یا د بلشویک گوند د خپل له غورځنگ سره تړلی وبولی او هم دا چی دهغه ناکامی او بریالیتوب خپله بریا او شکست ونشمیری، او دقیقاً پر همدی اساس د مخامخ لوری، پانگه او دهغه ایدیالوگانو د ټول اکتوبر پر ضدی درست عامه افکار سره راغونډ کرل ترڅو چی د یوبل داسی انقلاب نه مخنیوی وکری.

د اکتوبر انقلاب د بریا په لمړی شپی کی د شوراگانو سراسری کنگری په خپلی پریکړه لیک کی کارگرانو کروندگرو او سرتیرو ته په خپل خطاب کی اعلام کرل: چی دا کنگره، ځواک، د کارگرو، او کروندگرو او سرتیرو د اکثریت په اتکا او ډاډ په خپل لاس اخلی د شوراگانو دولت دموکراتیکه سوله او نظامی فوری... صفحه ۱۰